

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تنبیهات

بعد از بحث هایی که درباره‌ی موضوع له هیئت مشتق مطرح شد، نوبت به ذکر بعضی از نکات می رسد که لازم است در اینجا مورد اشاره قرار بگیرند. محقق خراسانی این مطالب را در قالب شش تنبیه بیان کرده‌اند که لازم است این تنبیهات را مورد بررسی قرار دهیم.

تنبیه اول

تنبیه اول پیرامون بساطت مفهوم مشتق و ترکیب آن است. قبلاً با توجه به مناسبتی که در بحث تصویر جامع بنا بر قول به اعم بود، اجمالاً اشاره‌ای به این موضوع کردیم لکن در این مقام، تفصیل مسئله بیان خواهد شد. محقق خراسانی این تنبیه را با ذکر أدله قائلین به بساطت و ترکیب مشتق مطرح آغاز کرده اند. ایشان سخنان شارح مطالع و اشکال صاحب فصول به شارح مطالع و پاسخ به آن اشکال و نقد این اشکالات را به تفصیل بیان کرده و در آخر این تنبیه نیز، مقصود از بساطت و ترکیب را بیان می کنند.

ایشان از نظر ترتیب بحث ابتدا بحث را پیرامون ادله بساطت و ترکیب متمرکز می کنند و در پایان مقصود از بساطت و ترکیب را بیان کرده، در حالی که از نظر ترتیب باید به عکس باشد یعنی اول منظور از بسیط و مرکب و نزاعی که در این مقام است معلوم شود به این صورت که ابتدا باید معلوم شود که موضوع نزاع و محل نزاع چیست و بعد به سراغ ادله برویم تا بفهمیم که حق با قائلین به بساطت مشتق است یا با قائلین به ترکیب مشتق؟

لذا ما مطلبی را که محقق خراسانی در آخر این تنبیه گفته اند مقدم می کنیم و بعد به سراغ ادله می رویم.

بر این اساس مطالبی که در تنبیه اول مورد بررسی قرار می گیرند سه مطلب است:

۱. مطلب اول تبیین موضوع بحث است یعنی اینکه نزاع و بحث پیرامون چه امری است و منظور ما از بسیط و مرکب در اینکه می گوئیم مشتق بسیط است یا مرکب است، چیست؟

۲. مطلب دوم درباره‌ی بساطت و مرکب بودن مشتق است که آیا بالاخره مشتق بسیط است یا مرکب؟

مطلب سوم نیز این است که بر فرض پذیرفتیم مشتق، یک امر مرکب است اما از چه چیزهایی ترکیب شده؟ آیا مرکب از دو چیز است یا سه چیز؟ این ها مطالبی است که باید در این تنبیه مورد بررسی قرار بگیرد.

۱- تنقیح محل نزاع

اما مطلب اول مسئله تبیین معنای بساطت و ترکیب و تعیین موضوع بحث است.

کلام محقق خراسانی

مرحوم آقای آخوند اینچنین فرمودند: منظور از بساطت یا ترکیب این است که انسان با شنیدن مشتق آیا یک معنا به ذهنش می آید یا دو معنا؟ به عبارت دیگر منظور از بساطت و ترکیب در این مقام، بساطت و ترکیب در عالم تصور و لحاظ است نه به حسب تحلیل عقلی و واقع.

منظور از بساطت در عالم تصور و لحاظ یعنی اینکه با شنیدن مشتق، تنها یک صورت به ذهن ما می آید نه بیشتر. مثلاً وقتی مشتقی مانند ضارب استعمال می شود آن مفهومی که به ذهن ما خطور می کند یا آن تصویری که از مشتق پیدا می کنیم یا به تعبیر امام رحمته آن مفهوم تصویری که از مشتق به ذهن ما می آید، زنده است که معنایی بسیط بوده و دیگر دارای اجزاء نیست. حال ممکن است این معنایی که به ذهن ما می آید از نظر تحلیل عقلی دارای اجزاء باشد یعنی وقتی این مفهوم را به عقل می دهیم عقل آنرا به اجزاء متعدد تجزیه می کند. اما این مطلب منافاتی با بساطت عالم لحاظ و تصور ندارد. موارد متعددی هستند که خودشان از نظر تصور و لحاظ بسیطند اما در تحلیل عقلی ممکن است بسیط نباشند.

حال چند نمونه عرض می کنم تا معلوم شود که ممکن است، چیزی لحاظاً و تصوراً بسیط باشد و به حسب واقع هم بسیط باشد اما ممکن است معنایی تصوراً بسیط باشد ولی به حسب واقع بسیط نباشد. مثلاً مفهوم بیاض از نظر لحاظ و تصور بسیط است یعنی وقتی بیاض را می شنویم، معنا و صورت واحد یعنی سفیدی در ذهن نقش می بندد که این یک معنایی است که هم صورتاً یعنی تصوراً واحد است و هم فی ذاته بسیط است و ترکیب در آن راهی ندارد.

ولی گاهی از اوقات یک مفهومی است که به حسب واقع و تحلیل عقلی مرکب است ولی از نظر تصور و لحاظ واحد است. مثلاً وقتی که عنوان انسان را می شنویم، بیش از یک صورت و لحاظ در مورد آن وجود ندارد یعنی فقط یک معنا به ذهن خطور پیدا می کند اما به حسب واقع مرکب به ترکیب حقیقی است و دو جزء عقلی دارد یعنی حیوان و ناطق.

گاهی از اوقات هم از شنیدن یک لفظی یک معنا به ذهن می آید اما در واقع مرکب است و ترکیب آن هم ترکیب اعتباری است نه حقیقی. مانند "دار" که آنچه با شنیدن کلمه‌ی "دار" تصوراً و لحاظاً به ذهن می رسد، یک معنا یعنی خانه است اما به حسب واقع "دار" مرکب است یعنی بر یک مجموعه‌ی ای از جدار، اتاق و سقف اعتبار شده که اگر این امور کنار هم قرار بگیرند و به عنوان واحد ضمیمه شوند، "دار" می شود. ترکیب دار از این اجزاء مانند ترکیب انسان و حیوان حقیقی نیست بلکه ترکیب این امور اعتباری است. تمام این موارد (بیاض و انسان و دار) از نظر تصور و لحاظ واحدند اما ممکن است از نظر تحلیل عقلی بسیط باشند و ممکن است مرکب حقیقی باشند یا ممکن است که مرکب اعتباری باشند.

مرحوم آقای آخوند می فرماید: نزاع و بحث ما در بساطت یا ترکیب مشتق، دقیقاً حول بساطت به این معنا است یعنی بساطت یا ترکیب در عالم تصور و لحاظ.

به عبارت دیگر بحث پیرامون این است که اگر لفظ مشتق اطلاق شود، آنچه که در ذهن ما با شنیدن مشتق حاصل می شود شیء واحد است یا اشیاء متعدد؟ مثلا با شنیدن ضارب یا قاتل در ذهن یک معنا بوجود می آید یا دو معنا؟ وقتی می گویم غلام زید، معلوم است که با شنیدن این جمله دو معنا به ذهن می آید منتهی دو معنایی که با یکدیگر ترکیب شده است اما وقتی گفته می شود بیاض، فقط یک معنا به ذهن می آید.

پس تاکید محقق خراسانی در این مقام بر این است که در واقع موضوع بحث، مشتق و حقیقت مشتق نیست و ما دنبال این نیستیم که ببینیم آیا در واقع مشتق به حسب تحلیل عقلی دارای اجزاء هست یا خیر؟ آنچه که ما در این تنبیه به دنبال آن هستیم این است که آیا عند اطلاق المشتق، یک معنا تصور و لحاظ می شود یا چند معنا؟ این مطلب را محقق خراسانی فرموده است.

حال باید ببینیم که آیا این سخن درست است یا خیر؟

مرحوم آقای آخوند نمی خواهد بگوید که جزء از نظر واقعی و تحلیل عقلی وجود ندارد. یعنی نمی گوید وقتی ضارب را به عقل می دهیم عقل تجزیه و تحلیل کند و بگوید که ضارب بعد از تحلیل عقل، دارای دو یا سه جزء عقلی است یا دارای جزء نیست؟ بلکه می گوید آنچه برای ما مهم است این است که بسیط یعنی آن لفظی که با شنیدن آن، فقط یک معنا به ذهن انسان خطور کند و این هیچ ملازمه ای با عدم جزء عقلی ندارد. یعنی ممکن است جزء عقلی داشته باشد مرکب باشد و ممکن است که نباشد.

لازم است در همین ابتدا معلوم شود و نظر مرحوم آخوند چیست؟ به نظر ایشان ذهن ما در اینکه می خواهیم ببینیم آیا مشتق مرکب است یا بسیط، نباید به سراغ مرکب خارجی برود. مرکب خارجی یعنی یک چیزی دو جزء حقیقی و خارجی داشته باشد که با یکدیگر ضمیمه شوند و آن را به وجود آورند. مثلا آب متشکل از دو جزء و دو عنصر حقیقی است. پس منظور از ترکیب به معنای ترکیب اجزاء در خارج نیست. از طرفی نیز منظور ترکیب به حسب عقل هم نیست. جنس و فصل دو جزء حقیقی و واقعی انسان به حسب تحلیل عقلی هستند. یعنی وقتی عقل انسان تحلیل می کند در می یابد که انسان این ترکیب را داراست. منظور از مرکب در بحث ما این مطلب هم نیست.

بلکه منظور آخوند از مرکب در اینجا این است که در مقام تصور با شنیدن لفظ مشتق دو معنا به ذهن می آید لذا نظر آقای آخوند این است که قائلین به بساطت معتقدند که با شنیدن و اطلاق مشتق، فقط یک معنا به ذهن خطور می کند و قائلین به ترکیب نیز معتقدند که با اطلاق مشتق، دو معنا تصور و لحاظ می شود. مرحوم آقای آخوند سطح نزاع و بحث را به عالم تصور و لحاظ برده است.

حال سوال اینجاست که این مطلب درست است یا خیر؟ در واقع باید ببینیم که اصلا منظور از بساطت و ترکیب مشتقی که در اینجا محل بحث است چیست تا بعد به سراغ ادله رفته و بررسی کنیم که مثلا حق با کسانی است که مشتق را بسیط می دانند یا مرکب.

در اینجا بعضی از بزرگان به محقق خراسانی اشکال کرده و با این سخن مرحوم آقای آخوند مخالفت کرده اند. آنان معتقدند که نزاع در بساطت یا ترکیب مشتق، به عالم تصور و لحاظ مربوط نیست بلکه به حسب واقع و حقیقت مشتق است.

اشکال محقق اصفهانی

از جمله کسانی که به مرحوم آقای آخوند اشکال کرده، محقق اصفهانی است. ایشان بر خلاف مرحوم آقای آخوند معتقد است که این نزاع مربوط به عالم تصور و لحاظ نیست بلکه این نزاع، در واقع و حقیقت مشتق است.

محقق اصفهانی تصریح می کند که اصلاً ما در بساطت مشتق به حسب تصور و لحاظ بحثی نداریم و کسانی که می گویند مشتق بسیط است منظورشان این نیست که در مقام تصور و لحاظ بسیط است یا اگر می گویند مشتق مرکب است یعنی در مقام تصور و لحاظ مرکب است. یعنی در واقع بحث در موضوع له مشتق است که مشتق برای چه وضع شده؟ آیا موضوع له مشتق یک معناست؟ به عبارت دیگر آن زمانی که واضع خواست مشتق را وضع کند، آیا آنرا برای یک معنا وضع کرده یا دو معنا؟ هیئت مرکب غیر تام وصفی مانند "العالم العامل" یا "زید العالم" وضع شده برای آن چیزی که مرکب است و وقتی استعمال می شود دو معنا به ذهن می آید. ولی ما در اینجا می خواهیم ببینیم که موضوع له مشتق یک معناست یا دو معنا که اگر موضوع له مشتق لحاظاً معنای واحد داشته باشد، متصور هم در حین اطلاق لفظ، همان معنای واحد خواهد بود. آن صورتی که از مشتق در ذهن تصور می شود همان چیزی است که واضع آنرا موضوع له قرار داده و الا در اینکه این موارد از نظر لحاظ و تصور بسیط هستند مشکلی وجود ندارد.^۱

حال کدام یک از این دو نظر درست است؟ آیا واقعاً موضوع بحث بساطت به جهت مقام تصور و لحاظ است؟ کما ذهب المحقق الخراسانی یا نزاع در بساطت و ترکیب مشتق به حسب واقع و حقیقت مشتق است؟ این قول محقق اصفهانی است. مرحوم آقای خوئی هم در اینجا، نظری دارند. ایشان هم به محقق خراسانی اشکال کرده و سخن ایشان را نپذیرفته اند. ما باید کلام ایشان را نیز نقل کنیم که اساساً معلوم شود که این بحث که مشتق بسیط است یا مرکب، آیا به جهت تصور و لحاظ ذهنی است یا به اعتبار واقع و حقیقت مشتق است؟ آیا به حسب تحلیل عقلی است یا خیر؟

تذکر اخلاقی: کیاست

نقل احادیث ائمه معصومین (علیهم السلام) یک تذکر و یاد آوری است. اساس اصلاح انسان به همین تذکرهاست یعنی انسان به چیزی بیشتر از تذکر احتیاج ندارد. زیرا در فطرت و درون انسان ندای حق و حق طلبی و حقیقت خواهی همیشه وجود دارد و تذکرات باعث می شود آن ندهای درونی شنیده شود. همه‌ی ما همیشه محتاج تذکر هستیم.

امیر المومنین (علیه السلام) درباره کیاست، روایات و مطالبی را بیان کرده اند. در مورد مسئله کیاست از سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) و وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) هم کلمات نورانی وارد شده که با دقت و نگاه اجمالی به آنچه که اهل بیت (علیهم السلام) و شخص

^۱ . نهایة الدراية: ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷

پیامبر ﷺ فرموده اند، می توانیم بگوییم که کیاست دو شعبه و دو سطح دارد. این صریح روایات است که یک بخش مهم کیاست به خود انسان بر می گردد یعنی کیاست در رابطه با خود انسان.

امیر المومنین (علیه السلام) می فرماید: «الکَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ أَعْمَالَهُ»^۲ کیس کسی است که خودش را بشناسد و اعمالش را خالص کند.

ما روایات زیادی با این مضمون از شخص پیامبر ﷺ و امیر المومنین (علیه السلام) داریم. یک بخش از زیرکی و فراست و هوشمندی این است که انسان مراقب خود باشد یعنی خودش را بشناسد و اعمال خود را خالص کند و کسی که زیرک است این کار را می کند. اتفاقاً در برخی از روایات آمده است که کسی که مراقبت از خود نمی کند احمق است. یعنی اگر انسان مراقب اعمال خود نباشد و خود را نشناسد، حماقت است. در حالی که خیلی از انسان ها از این بخش کیاست محرومند.

یک بخش دیگر از کیاست مربوط به رابطه و تعامل با دیگران و تمشیت و تدبیر امور است. یعنی کسی که به رشد لازم رسیده و قدرت تشخیص خوب و بد را از هم دارد و کسی که بتواند خوب و بد را تشخیص بدهد و به سمت خوبی برود.

وقتی از امیر المومنین (علیه السلام) سوال شد از زیرک ترین مردم: لَمَّا سُئِلَ عَنِ أَكْيَسِ النَّاسِ قَالَ: مَنْ أَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ غَيْهِ فَمَالَ إِلَى رُشْدِهِ^۳

حضرت فرمود کسی که بفهمد راه رشد کدام است و راه گمراهی کدام است و از غی به سمت راه رشد بیاید. در همه ی امور زندگی همین طور است.

حال مشکل ما چیست؟ مشکل این است که این دو سطح و دو کیاست کمتر در کسی جمع می شود. عده ای کیاست قسم اول را دارند و خود را شناخته و سعی می کنند که اعمال خود را خالص کنند اما وقتی به صحنه اجتماع می رسند در رابطه با دیگران نمی توانند تمیز بدهند و زیرک باشند و از مشکلات و انحرافات خود را خارج کرده و به راه رشد بیاورند.

عده ای هم از قسم دوم کیاست برخوردارند یعنی در امور زندگی خود، زیرک بوده و محاسبه می کنند و راه خوب و راه بد و راه رشد و غی را تشخیص می دهند و تلاش می کنند در امور دنیایی خود، به مسیر رشد بروند اما از خود غافل هستند.

ولی کمتر کسانی پیدا می شوند که این دو نوع کیاست را در خود جمع کنند. یعنی هم از مصادیق من عرف نفسه باشند و هم اخلاص عمل داشته باشند و هم در امور دنیایی خود چنین زیرکی را داشته باشند.

ان شاء الله خداوند به همه ما توفیق بدهد که از این کیاست در هر دو بُعد آن بهره مند شویم.

«الحمد لله رب العالمين»

۲. غرر الحکم: حدیث ۱۱۳۹

۳. بحار الانوار: ج ۷۷، ص ۳۷۸، حدیث ۱